

مقالات و بررسیها، دفتر ۷۴، زمستان ۸۲، ص ۱۱۱-۱۳۸

آراء متکلمان و آیات مورد استفاده ایشان در اثبات عصمت انبیاء

زهرا مصطفوی^۱

چکیده

پیامبران الهی از هر پلیدی پاک، از کفر و شرک و هر اعتقاد فاسدی منزّه و از مفاسد اخلاقی مبرا و از ارتکاب گناهان کبیره و صغیره در تمام عمر خویش - عمدتاً و سهواً - معصومند. این نظریه غالب در میان شیعیان است و در مقابل آن، آرای بسیار گوناگونی از جانب دانشمندان علم کلام ابراز شده که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است. برای اثبات ابعاد گوناگون این عصمت، متکلمان مسلمان به آیاتی از قرآن کریم استدلال کرده‌اند. این مقاله به جمع آوری، بازنگاری و تبیین جزئیات منطقی و مقدمات ادله قرآنی عصمت و میزان دلالت آنها پرداخته است.

کلید واژه‌ها: تفسیر موضوعی قرآن، نبوت، اسرائیلیات، تحریف قرآن، عصمت انبیاء.

طرح مسأله

عصمت انبیاء و دامنه شمول و گستره موضوعی و زمانی آن، یکی از مهم‌ترین و گفتگوانگیزترین مباحث کلام اسلامی است که از دیرباز و همزمان با طرح مسائلی چون کفر و ایمان، جبر و اختیار، بحثهای مربوط به ذات و صفات و اسماء باری تعالی و امثال آنها، در اقوال و نظرات علمای مسلمان انعکاس یافته و جایگاه ویژه‌ای در آن میان داشته است. هر چند که اختلاف آراء پیرامون مسأله عصمت برخلاف مسائلی چون جبر و اختیار، به تنهایی، به پیدایش فرقه‌ای خاص که مبنای عقاید آنها عصمت انبیاء باشد، نینجامیده است و این خود حاکی از آن است که همه علماء و قاطبه مسلمانان، در هر فرقه

و مشرب فکری و کلامی، به نوعی از انواع و مرتبه‌ای از مراتب عصمت پیامبران اعتقاد داشته‌اند و اختلاف عمده به دامنه و شعاع عصمت مربوط می‌شود.

۱- آراء متکلمان مسلمان در عصمت انبیاء

متکلمان مسلمان در مسأله عصمت پیامبران و این که آنان در چه برهه‌هایی از زندگی خویش از ارتکاب چه اعمالی مصونیت داشته‌اند، اختلاف بسیار دارند. فراگیرترین و بالاترین مرتبه عصمت انبیاء در آراء متکلمان امامیه ظهور یافته و حالت عکس آن (و حتی اعتقاد به جواز کفر پیامبران) به فرقه‌هایی از خوارج نسبت داده شده است و درجات و مراحل میانی این دو نیز در آراء و اقوال دیگر فرق اسلامی و یا سایر متکلمان مسلمان - جدا از وابستگی‌های فرقه‌ای آنان - تجلی پیدا کرده است.

این گستره اختلاف اقوال و آراء عمدتاً از تفسیر و تعبیر سطحی پاره‌ای از آیات قرآنی - که ظاهراً موهوم عدم عصمت انبیاء در پاره‌ای زمینه‌های عقیدتی و عملی است - نشأت گرفته و اعتماد بر برخی روایات و قصص مشکوک الصدور از ناحیه معصوم و احتمالاً برگرفته از احادیث اسرائیلیات، بر عمق این اختلافات افزوده است. از این روست که استاد منطقی و مستدلّ به آیات قرآن برای اثبات عصمت انبیاء الهی می‌تواند بسیاری از شبهات وارده و مشکلات مطروحه را روشن و مرتفع سازد. نگارنده امیدوار است که از عهده این امر برآمده باشد.

اقوال در بحث عصمت را به صورت زیر می‌توان دسته بندی کرد:

۱-۱) عصمت در تلقی و ابلاغ وحی

پاره‌ای از متکلمان این مسأله را مورد اتفاق دانسته‌اند (نیشابوری، ۱۶۰؛ سیوری، ارشاد، ۳۰۳؛ رازی، عصمة الانبیاء، ۲۶، البراهین، ۵۴/۲؛ بحرانی، ۲۱۵) اما با مراجعه به منابع کلامی معلوم می‌شود که در همین مورد نیز اختلافاتی وجود دارد. قاضی ابوبکر باقلانی، کذب سهوی را در این زمینه جایز می‌داند (ایجی، ۵۳۸؛ جرجانی، ۲۶۷/۶؛ تفتازانی، شرح مقاصد، ۵۰/۵). تفتازانی نظریه عصمت را به بیشتر متکلمان نسبت می‌دهد که نشان دهنده وجود مخالفان متعدد است (شرح عقاید نسفیه، ۱۷۰)

کسانی که داستان ساختگی غرانیق را باور دارند، عصمت پیامبر در تلقی و ابلاغ

وحی در خصوص سوره سجده را نمی‌پذیرند. اگرچه جعلی بودن داستان از حیث اسناد تاریخی روشن است (زریاب خویی، سیره حضرت رسول(ص)) اما فرقه کرامیه پیروان محمد بن کرام سجستانی (د ۲۵۵ق؛ نک: بغدادی، ۲۱۰)، ابوعلی جبائی (طوسی، محمد، ۳۳۰/۷) و طبری (جامع البیان، ۱۷/۲۵۰-۲۴۴) به داستان غرائق باور دارند. نحاس نیز آن را به قتاده نسبت می‌دهد (۴/۴۲۶) و ابن کثیر و سیوطی آن را به «کثیری از مفسران» نسبت می‌دهند (ابن کثیر، تفسیر، ۳/۲۳۹؛ سیوطی، الدر المنثور، ۴/۳۶۶-۳۶۸) ابن کثیر اضافه می‌کند که همه طرق این حدیث مرسل است. سیوطی نیز آن را به شمار زیادی از مفسران نسبت می‌دهد. واحدی نیز هم خودش آن را پذیرفته و هم به مفسران نسبت داده است (ص ۲۰۸). ابن جوزی (۵/۳۰۲)، قرطبی (تفسیر قرطبی، ۱۲/۸۱) و ثعالبی (۴/۱۳۲) این نظر را به اصحاب حدیث نسبت داده‌اند، ولی ضمن ضعیف دانستن آن، محققان را از پذیرش چنین داستانی مبرا کرده‌اند. ابن حزم تعدد در کذب را در مقام تبلیغ به عده‌ای از کرامیه نسبت داده است (۴/۵) ولی ما شاهدی بر آن نیافتیم.

۲-۱ عصمت در اعتقاد دینی

بیشتر متکلمان پیامبران را از کفر و شرک و شک در اعتقادات معصوم می‌دانند و حتی تفتازانی ادعای اجماع کرده است (شرح عقاید، ۱۷۰)، ولی گروه‌هایی از خوارج مخالف این مدعا هستند، چنانکه برخی خوارج کفر پیامبر را قبل از رسالت جایز می‌دانند (ابن ابی الحدید، ۹/۷). علامه حلّی این نظر را به فضیله نسبت می‌دهد (مناهج الیقین، ۴۲۵). برخی از خوارج کفر پیامبر را بعد از بعثت نیز جایز می‌دانند. این نظر را نیز به فضیله نسبت داده‌اند (رازی، عصمة الانبیاء، ۲۶، البراهین، ۲/۴۵، المحصول، ۳/۲۲۶؛ سیوری، اللوامع الالهية، ۱۷۰؛ نباطی عاملی، ۵۰ و ۲۰۷). البته فضیله گروه کوچکی از خوارجند و کمتر از آنها یاد شده است (نک: اشعری، ۱۱۸؛ حمیری، ۱۷۷؛ ابن حزم، ۵/۵۴). در مقابل، عده‌ای این نظر را به ازارقه که از فرقه‌های عمده خوارج است، نسبت داده‌اند (ایجی، ۵۳۸؛ جرجانی، ۸/۲۶۴؛ تفتازانی، شرح مقاصد، ۵/۴۹-۵۰، شهرستانی، ۱/۱۲۲).

به نظر می‌رسد که انتساب این عقیده «جواز کافر شدن پیامبر»، به خوارج، براساس

نقل از گفته‌های خود خوارج نبوده و حاصل استنباط و مقایسه‌ای بوده که از آراء خوارج دریافت شده است. به عبارت دیگر از آنجا که خوارج مرتکب گناه کبیره را کافر می‌دانند، عده‌ای چنین استنباط کرده‌اند که امکان صدور کبیره از ناحیه پیامبر در نظر خوارج، آنان را ملتزم می‌کند که به کفر پیامبر حکم کنند. به نظر نگارنده استنباط چنین التزامی از ناحیه خوارج و انتساب آن به آنان، روا نیست.

ابن فورک نیز از جمله کسانی است که جواز کفر انبیاء قبل از بعثت به او نسبت داده شده است (علامه حلی، مناهج الیقین، ۴۲۵، کشف الفوائد، ۲۷۳؛ سیوری، ارشاد الطالبین، ۳۰۳؛ ابن ابی الحدید، ۹/۷) اما ابن حزم (۵/۴) فقط جواز صدور گناه صغیره را به او نسبت داده است.

ابن ابی الحدید (۹/۷) و علامه حلی (همان، ۴۲۵) و سیوری (همان، ۳۰۳) به بعضی از حشویه، و طبری (جامع البیان، ۲۹۳/۳۰) به سُدی و ابن ابی الحدید نیز به سُدی و ضحاک (از مفسران) و بُرغوث (از متکلمان نجاریه) نسبت داده‌اند که برحسب استنباط آنان از آیات قرآن، پیامبر اسلام قبل از رسالت کافر بوده است.

عده‌ای نیز به شیعه نسبت داده‌اند که جایز است پیامبران در هنگام اضطراب و تقیّه اظهار کفر کنند (ایجی، ۵۳۱؛ جرجانی، ۵/۵؛ رازی، عصمة الانبیاء، ۲۲۶). این انتساب نیز صحیح نیست زیرا بر پایه یک ملازمه استوار شده است. این گروه نظریه شیعه را درباره جواز تقیّه در اظهار کفر دیده‌اند و نتیجه‌گیری کرده‌اند که پیامبران نیز طبق این نظریه می‌توانند تقیّه کنند. در حالی که شیعه جواز تقیّه را در اموری که باعث بدعت در دین یا گمراهی مردم یا امثال آن شود، حتی از طرف علمای دین نیز جایز نمی‌داند چه رسد به پیامبران (نک: امام خمینی، رساله تقیّه).

از غزالی نقل شده است که جایز است خداوند انسان کافری را به پیامبری برگزیند و او را با معجزه تأیید کند (نک: مظفر، ۶۰۶/۱) و از ابو جعفر سمعانی - یکی از نزدیکان ابوبکر باقلانی - نیز نقل شده است که جایز است پیامبران کافر شوند (ابن حزم، ۵/۴).

مظفر، از علمای شیعه، به همه اهل سنت نسبت داده است که کفر پیامبران قبل از بعثت را جایز می‌داند (۶۰۸/۱-۶۰۹) زیرا به عقیده اهل سنت طبق حدیث پیامبر (ص) اگر خداوند پیامبری را غیر از او بر می‌گزیند، آن پیامبر عمر بن خطاب می‌بود (احمد،

۱۵۴/۴؛ ترمذی، ۲۸۱/۵؛ ابن حجر عسقلانی، ۴۱/۷؛ طبرانی، ۱۸۰/۱۷؛ هندی، ۵۷۸/۱۱) و روشن است که عمر، بخشی از عمر خویش را در کفر به سر می برده است (طبری، تاریخ، ۳/۳۷۰؛ ابن کثیر، ۳/۹۹-۱۰۰). این نسبت نیز مثل نسبت های دیگر، هیچ اعتباری ندارد زیرا اولاً در کتب اهل سنت این روایات ضعیف شمرده شده است و ثانیاً در کتب کلامی آنها، فضائل ابوبکر برتر از عمر ذکر شده است.

۳-۱) عصمت در اعمال دینی

مهم ترین بحث در مسأله عصمت پیامبران که مورد اختلاف شدید میان فرق اسلامی قرار گرفته است، عصمت در تکالیف دینی است. به دلیل کثرت آراء، آنان را به دو گروه تقسیم می کنیم: عصمت مطلق، عدم عصمت قبل از رسالت، عدم عصمت از گناهان صغیره قبل از بعثت، عدم عصمت از گناهانی که موجب نفرت نمی شود، عدم عصمت از گناهان صغیره پس از بعثت، عدم عصمت از صغیره سهواً بعد از بعثت، عدم عصمت از صفات ناشی از خطا در تأویل، صدور کبائر سهواً، صدور کبائر به صورت سزّی، صدور هر گناهی غیر از دروغ در مقام تبلیغ، با تقسیم بندی به توضیح هر یک از دیدگاهها می پردازیم:

۱-۳-۱) عصمت مطلق. یعنی قول به اینکه نبی از هر نوع گناه (کبیره و صغیره) عمدتاً یا سهواً یا از روی تأویل حکم الهی، از هنگام تولد تا رحلت معصوم است. این نظریه مختص شیعه است (سید مرتضی، ۵؛ صدوق، اعتقادات، ۱۱۷؛ مفید، ۲۹؛ علامه حلی، مناہج الیقین، ۴۲۵؛ بحرانی، ۱۲۵؛ سیوری، اللوامع الالهیه، ۱۷۱؛ ایجی، ۳۵۹؛ رازی، عصمة الانبیاء، ۲۷؛ تفتازانی، شرح العقائد، ۱۷۱).

۲-۳-۱) عدم عصمت پیامبران قبل از رسالت: این نظر مورد قبول بسیاری از اهل سنت است مگر اکثر معتزله که گناهان کبیره را قبل از بعثت نیز جایز نمی دانند (ایجی، ۳۵۹)، این نظریه را بحرانی به همه اهل سنت (ص ۱۲۵) و علامه حلی به اکثر آنها (مناہج الیقین، ۴۲۵) و فخر رازی به اکثر متکلمان و ابوالهذیل علاّف و ابوعلی جبائی از میان معتزله (عصمة الانبیاء، ۲۷، البراهین، ۴۷/۲) و سیوری به اشاعره، خشویه و اهل حدیث (اللوامع الالهیه، ۱۷۱) و در جایی به همه متکلمان غیر شیعه (همو، ارشاد الطالبین، ۳۰۳) نسبت داده اند.

۳-۳-۱) عدم عصمت از گناهان صغیره قبل از بعثت: این نظریه اکثر معتزله است (ایچی، ۵۳۹؛ تفتازانی، شرح مقاصد، ۵/۵۰).

۴-۳-۱) عدم عصمت از گناهان صغیره‌ای که موجب تنفر نمی‌شود. این نظر را سید مرتضی (ص ۳) و فخر رازی (عصمة الانبياء، ۲۶) به اکثر معتزله نسبت داده‌اند. البته سید مرتضی همین دیدگاه را به زیدیه و کسانی که در عقاید پیرو معتزله‌اند نیز نسبت داده است (سید مرتضی، الذخیره، ۳۳۸).

۵-۳-۱) عدم عصمت از گناهان صغیره بعد از بعثت. این نظریه به صورت‌های مختلف نقل شده است که به تفصیل آن نمی‌پردازیم، اما باید توجه کرد که این نظریه از برخی معتزله نقل شده است (نک: سید مرتضی، تنزیه الانبياء، ۳؛ سیوری، اللوامع الالهية، ۱۷۱؛ عبدالجبار، ۵۷۳). تفتازانی فقط نام ابوهاشم معتزلی (جُبائی) را آورده است و از میان اشاعره به امام الحرمین جوینی اشاره می‌کند (شرح المقاصد، ۵/۵) و خود نیز این نظر را پذیرفته است (همان، ۱۷۰). جرجانی نیز همین عقیده را اختیار کرده (ص ۲۶۵) و ایچی آن را به جمهور (که مقصود او اکثر اشاعره و اهل حدیث است نک: ص ۵۳۹) نسبت می‌دهد و سیوری آن را به شماری از حشویه نسبت داده است (ارشاد الطالبین، ۳۰۳). از ابن فورک اشعری نیز همین نظریه نقل شده است (ابن حزم، ۵/۴).

با این حال علامه حلی می‌گوید: در میان اهل سنت، گروه‌هایی قائلند که صدور صغیره فقط به صورت سهوی یا ترک اولی یا به واسطه خطای در فتوا از انبیاء صادر می‌شود (مناهج الیقین، ۴۲۵) و سیوری می‌گوید که پیامبران از این جهت مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرند (ارشاد الطالبین، ۳۰۳).

۶-۳-۱) عدم عصمت از صغیره سهواً (بعد از بعثت). این نظر را سید مرتضی به نظام و جعفر بن مبشر و عده‌ای از پیروان آن دو (تنزیه الانبياء، ۳) و فخر رازی به نظام (عصمة الانبياء، ۲۷، البراهین، ۲/۴۶) و مقداد سیوری، به پاره‌ای از معتزله (اللوامع الالهية، ۱۷۱) و در موضعی دیگر به اشاعره (ارشاد الطالبین، ۳۰۳) نسبت داده‌اند. ایچی (ص ۵۳۹) و به تبع او جرجانی (۲۶۵/۸) و نیز تفتازانی (همان، ۵/۵) آن را مورد اتفاق همه دانسته‌اند ولی جرجانی توضیح داده که مقصود آنها اکثر معتزله و اشاعره است و اضافه می‌کند که جاحظ از علمای بزرگ معتزله عقیده دارد که این نظر مشروط به آن است که

پیامبر بی‌درنگ متوجه شود و از انجام آن خودداری کند و ادعا می‌کند که بسیاری از متأخران معتزله مثل نظام، اصم و جعفر بن مبشر با او هم رأی هستند. در این مسأله، تفتازانی با جرجانی همصداست و این نظریه را علاوه بر آن چهار نفر، به محققان نیز نسبت می‌دهد و خود نیز آن را می‌پذیرد (شرح المقاصد، ۵/۵۰؛ شرح العقاید، ۱۷۰).

سیوری، به معتزله نسبت می‌دهد که پیامبران در این امور سهوی مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرند (ارشاد الطالبین، ۳۰۳) ولی فخر رازی با او مخالف است و نقل می‌کند که به عقیده معتزله، پیامبران به سبب کمال علمشان بیشتر مورد مؤاخذه‌اند (عصمة الانبیاء، ۲۷).

۱-۳-۷) عدم عصمت از صفات ناشی از خطا در تأویل: به این معنی که ممکن است پیامبران در تفسیر کلام الهی دچار اشتباه شوند، چنانچه حضرت آدم در تشخیص میوه‌ای که از خوردن آن ممنوع شده بود، دچار اشتباه گردید. فخر رازی این نظر را به ابوعلی جبائی (عصمة الانبیاء، ۲۶، البراهین، ۴۶/۲) و دیگران به گروهی از معتزله نسبت داده‌اند (سید مرتضی، تنزیه الانبیاء، ۳؛ علامه حلی، کشف المراد، ۳۴۹؛ سیوری، ارشاد الطالبین، ۳۰۳، اللوامع الالهیه، ۱۷۱).

۱-۳-۸) صدور سهوی کبائر. عده‌ای این نظریه را به اکثر متکلمان اهل سنت اعم از معتزله و اشاعره نسبت داده‌اند (ایچی، ۳۵۹؛ تفتازانی، شرح المقاصد، ۵/۴۹)؛ و کسانی مثل فخر رازی (عصمة الانبیاء، ۲۷) و ابن حزم (۶/۴) آن را پذیرفته و در توجیه آن به آیات قرآن استناد کرده‌اند.

۱-۳-۹) صدور کبائر به صورت سرّی. سید مرتضی این دیدگاه را از برخی اصحاب حدیث و حشویه نقل کرده است (همان، ۳) و عبد الجبار معتزلی نیز آن را به عده‌ای از اهل سنت نسبت داده است (ص ۵۷۳).

۱-۳-۱۰) صدور همه گناهان غیر از دروغ در مقام تبلیغ: این نظر را سید مرتضی به شماری از اصحاب حدیث و حشویه (تنزیه الانبیاء، ۳)، فخر رازی به حشویه (عصمة الانبیاء، ۲۶، البراهین، ۴۶/۲)، عبد الجبار به اهل حشو؛ ابوعلی جبائی (ص ۵۷۳)، جرجانی (۲۶۵/۸)، تفتازانی (شرح مقاصد، ۵/۵۰) و مقداد (اللوامع الالهیه، ۱۷۰) به

حشویه؛ بحرانی به برخی خوارج (ص ۲۱۵)؛ علامه حلی به اشعریه و حشویه (کشف المراد، ۳۴۹) و مجلسی به حشویه و کثیری از اصحاب حدیث (۹۰/۱۱) نسبت داده‌اند. ۱-۳-۱) عدم عصمت در ترک اولی یا ترک مستحب: به نظر می‌رسد که همه کسانی که در مورد عصمت انبیاء بحث کرده‌اند، معترفند که ممکن است پیامبران اولی یا مستحب را ترک کنند و به این ترتیب سعی کرده‌اند آیاتی را که ظاهر آنها به نوعی با عصمت انبیاء ناسازگار است توجیه کنند.

۴-۱) عصمت از رذائل اخلاقی: از آن جا که رذائل اخلاقی موجب تنفر مردم می‌شود، بسیاری از فرقه‌های مسلمانان پیامبران را معصوم از رذائل اخلاقی می‌دانند (نک: عبدالجبار، ۵۷۳؛ ایجی، ۳۵۹؛ علامه حلی، نهج الحق و کشف الصدق، ۱۴۲؛ لاهیجی، ۳۰۱؛ بحرانی، ۲۱۷). البته درباره این مسأله بحث‌های متعددی وجود دارد که با اختصار مقاله منافات دارد. نگارنده در نوشته مستقلی به برخی از آنها اشاره کرده‌است. ۵-۱) عصمت از سهو در امور عادی: این مسأله در میان متکلمان غیرامامی مطرح نیست. اما در میان شیعه، اکثر متکلمان سهو پیامبران را جایز نمی‌دانند. حرّ عاملی کتابی به این منظور نوشته است. وی یادآور می‌شود که بسیاری از علمای شیعه برای اثبات عصمت پیامبر از سهو و خطا رساله نوشته‌اند و سپس عباراتی از شیخ طوسی، مفید، محقق حلی، علامه حلی، فاضل مقداد، شیخ بهایی، شهید اول و ابن طاووس نقل کرده است (ص ۲۰).

مجلسی نیز نظریه عدم عصمت از سهو در امور عادی را فقط به صدوق و استادش ابن ولید نسبت داده است (۹۰/۱۱) ولی این بحث چندان هم مورد اعتماد نیست زیرا از تفسیر شیخ طوسی و طبرسی در ذیل آیه ۶۸ سوره انعام، استفاده می‌شود که سهو پیامبران را در امور عادی قبول دارند، اگرچه سهو در نماز را که مورد نظر صدوق است (من لا یحضره الفقیه، ۱/۲۳۴) قبول ندارند.

۲- دلایل قرآنی عصمت پیامبران

تا این مرحله به نقل آرای متکلمان مسلمان پیرامون جنبه‌های مختلف عصمت پرداختیم. متکلمان در اخذ آراء متخالف نمی‌توانند نسبت به قرآن بدون دیدگاه باشند. قرآن

مهمترین منبع معرفتی برای اندیشه دینی است و نظریه‌های متکلمان در عصمت باید به ترازوی قرآن سنجیده شود. به همین دلیل، در این بخش از مقاله درصددیم تا به طرح آیاتی از قرآن کریم بپردازیم که توسط متکلمان برای اثبات عصمت مورد استفاده قرار گرفته است. نگارنده به هیچ وجه ادعا نمی‌کند که همه این آیات برای اثبات جنبه‌های مختلف عصمت کافی یا استناد به آنها صحیح است، بلکه در نظر دارد تا با ارائه گزارشی از این آیات (و فقط نقل ادله، نه نقد آنها توسط متکلمان) و دسته‌بندی آنها و تقریر دوباره آنها به شکل کاملاً منطقی و منطبق بر ضوابط علم منطوق، راه بررسی این ادله را برای حقیقت پژوهان هموارتر سازد.

آیات مورد بررسی، سه دسته‌اند: برخی از آیات قرآن خود به تنهایی متکفل بیان این حقیقت است و جنبه‌ای از جنبه‌های مسأله عصمت را اثبات می‌کند. برخی از آیات به کمک یکدیگر نتیجه می‌دهد و با ضمیمه کردن برخی از این آیات به هم، می‌توان به نتیجه رسید. و دسته سوم آیاتی هستند که به مدد ادله عقلی یا اجماع میان مسلمانان عصمت پیامبران را اثبات می‌کند.

با بررسی این آیات، محقق علم کلام می‌تواند به پرسش‌های متعددی پاسخ دهد، از قبیل: ۱- آیا قرآن کریم عصمت انبیاء را پذیرفته است؟ ۲- آیا همه جنبه‌های آن را مورد تأیید قرار داده است؟ ۳- آیا قرآن تبلیغ آن را لازم دانسته است؟

این بحث علاوه بر آن که از نظر کلامی مورد توجه است، از نظر تفسیر موضوعی قرآن کریم و روش‌های استفاده از این کتاب عزیز نیز حائز اهمیت است.

۱-۲) گروه اول، آیاتی که مستقیماً به مسأله عصمت اشاره می‌کند. چهارده مورد را در این مقام می‌توان مورد بحث قرار داد:

۱-۱) ۲- عصمت در مقام تلقی وحی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ينطق عن الهوی إن هو الا وحی یوحی (نجم/ ۲-۴) اهم سخن شما نه سرگشته است و نه گمراه شده است. و از روی هوای نفس نیز سخن نمی‌گوید. آن، چیزی جز وحیی نیست که به او وحی شده است | این آیات دلیل عصمت پیامبر اکرم در مقام تلقی و ابلاغ وحی است زیرا نشان می‌دهد آنچه در اختیار مسلمانان به عنوان قرآن قرار گرفته همان مطلبی است که توسط خداوند نازل شده است (مفید، ۳۰).

۲-۱-۲) عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحد الا من ارتضى من رسول فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رصداً لیعلم أن قد أبلغوا رسالات ربهم وأحاط بما لديهم واحصی کل شیء عدداً (جن/۲۶-۲۸). [داناى غیب است و کسى را بر غیب خود آگاه نمى‌کند. مگر کسى را که بخواهد چون پیامبر، که بر او از مقابل و پشت سر نگهبانى دهد تا معلوم کند که پیام‌های پروردگارش را رسانده‌اند، و به آن چه نزد ایشان است احاطه دارد و تعداد همه چیز را به طور کامل می‌داند] این آیه نیز دلیل بر این است که وحی الهی که از جانب خداوند نازل می‌شود و رسول خدا(ص)، کلام الهی را به مردم می‌رساند تحت سیطره و حفاظت خداوند قرار دارد و اختصاصی نیز به حضرت رسول اکرم(ص) ندارد بلکه مربوط به هر رسولی است که وحی الهی را به مردم ابلاغ می‌کند.

طبیعی است که نتیجه در کمین بودن خداوند، آن است که اگر پیامبری مطالبی را به خداوند نسبت دهد، بدون آن که بر او وحی شده باشد، چنین پیامبری جزء رسولان مورد رضایت خدا نیست. بنابراین آیه مذکور به نوعی دلیل عصمت انبیاء در مقام تلقی وحی و مصون از تصرف در وحی و عصمت از دروغ بستن بر خداوند است.

این دلیل از امام جعفر صادق(ع) (ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۷) و امام رضا(ع) (ابن طاووس، ۵۲۶) نقل گردیده است. در عین حال طریحی (ص ۱۹۳) و طبری (جامع البیان، ۲۹/۱۵۱) نیز به آن استناد کرده‌اند.

۲-۱-۳) قال فبمزتک لأغوینهم أجمعین إلا عبادک منهم المخلصین (ص/۸۲-۸۳). [شیطان گفت: قسم به عزت تو همه انسان‌ها را گمراه خواهم کرد مگر بندگان مخلص تو را]. این آیات دلیل عدم سلطه شیطان بر پیامبران است زیرا مسلماً جزء این گروهند (مجلسی، ۱۱/۹۶). بنابراین دلالت این آیات پیامبران از آنکه به واسطه وسوسه شیطان مرتکب هر نوع معصیتی (کبیره یا صغیره) یا مفاسد اخلاقی شوند، معصومند. به عقیده شیعه عصمت اختصاص به پیامبران الهی ندارد و ممکن است انسان‌های دیگر نیز صاحب این مقام والای معنوی باشند.

۲-۱-۴) سبحانه الله عما یصفون إلا عبادالله المخلصین (الصافات/۱۵۹-۱۶۰) [خداوند منزّه است از آنچه او را توصیف می‌کنند مگر آنچه بندگان مخلص خداوند توصیف می‌کنند] طبق این آیه، توصیف انبیا از خداوند صحیح و بدون اشکال است و

آنها نسبت به اوصاف الهی آگاهند و در این بخش از افعال - که توصیف صفات الهی است - از خطا معصومند و علاوه بر این، پیامبران از کفر و شرک و تردید عصمت دارند (طباطبایی، ۱۷/۱۷۳).

۵-۱-۲) **إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** (احزاب/۳۳) [همانا خداوند می خواهد که پلیدی را از شما اهل بیت بیزد و تطهیر کند شما را] این آیه دلیل آن است که پیامبر اکرم (ص) از هر پلیدی، پاک و منزّه است؛ پلیدی در اعمال و اخلاق و عقاید. اولین کسی که از این آیه برای اثبات عصمت استفاده کرده است، شخص پیامبر (ص) در مطالبی است که به سلمان فارسی فرموده است (سلیم بن قیس، ۴۲۸).

۶-۱-۲) **إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ** (واقعه/۷۷-۷۹). [آن پیام قطعاً قرآنی ارجمند است در کتابی نهفته که جز پاک شدگان به آن دسترسی ندارد]. اگر مقصود آیه این است که فقط پاکان به قرآن، دسترسی دارند دلیل بر عصمت پیامبر اکرم (ص) است و اگر مقصود این است که قرآن در کتابی مکنون است که به آن کتاب مکنون فقط پاکان دسترسی دارند، دلیل بر عصمت انبیائی است که به آن کتاب مکنون دسترسی داشته اند و آیاتی چون قرآن و وحی الهی را برای انسانهای دوران خویش آورده اند. این استفاده از آیه از قدیم مطرح بوده، چنانچه شیخ طوسی آن را به ابن عباس، مجاهد و ضحاک نسبت می دهد (طوسی، محمد، ۹/۵۱۰). البته از روایات نیز قابل استفاده است (جوهری، ۱۰). این آیه از آیات عامی است که دلالت بر طهارت مطلق و عصمت از هر نوع پلیدی دارد، زیرا هر عقیده فاسد یا اخلاق فاسد یا گناهی در هر زمان با طهارت مطلق آنها ناسازگار است.

۷-۱-۲) **قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمَنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنْتَهِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ** (بقره/۲۱۴) [خداوند به حضرت ابراهیم فرمود که من تو را پیشوای مردم قرار می دهم. ابراهیم گفت: آیا از فرزندان من هم کسی را به این مقام می رسانی، خداوند گفت: عهد من به ظالمین نمی رسد].

منظور از عهد الهی در این آیه حتی اگر امامت - که معنای عام تری نسبت به نبوت است - باشد کافی است تا لزوم عصمت انبیاء را ثابت کند. چرا که به محض صدور هر

گونه ظلم، از ارتکاب معاصی و ظلم به بندگان خدا، تا افتراء به ساحت خداوندی و تکذیب آیات الهی و کفر، شخص ظالم استحقاق نیل به مقام امامت را از کف می‌دهد و به طریق اولی به نبوت هم نخواهد رسید. پس آنکه به مقام پیامبری مبعوث شده است، لزوماً از ارتکاب هر ظلمی مبرا است. (تعریف ظلم و این که کدامیک از اعمال از مصادیق ظلمند، در جای خود در علم کلام بیان شده است). در هر حال روشن می‌شود که پیامبران از انجام گناهان، کفر و شرک، افتراء به خداوند در مقام تبلیغ معصوم هستند (رازی، عصمة الانبياء، ۳۳؛ ایجی، ۳۵۹). امام رضا(ع) در ضمن حدیثی این آیه را دلیل بر عصمت پیامبران ذکر کرده‌اند (کلینی، ۱/۱۹۹). البته طبق حدیثی که در بصائر الدرجات از امام صادق(ع) نقل شده و کلینی نیز آن را آورده است، این آیه فقط بت پرستی را از انبیاء نفی می‌کند که آن نیز یکی از جنبه‌های عصمت می‌باشد (ص ۱۰۸).

۲-۸) *إنهم كانوا يسارعون في الخيرات (انبیاء/ ۹۰)*.

خداوند در مورد تعدادی از پیامبران فرموده است که آنها در امور خیر به سرعت اقدام می‌کردند. از این آیه به دست می‌آید که آنها هیچ کاری را اگر واجب بوده ترک نمی‌کردند و هیچ عملی که حرام بوده است مرتکب نمی‌شدند. در تمسک به این آیه ادعا شده است از آنجا که آیه عموم «خیرات» را می‌فهماند، بنابراین در همه اعمال واجب و حرام معصوم بوده‌اند. علمای اصول فقه تصریح کرده‌اند که اگر کلمه جمعیه به وسیله الف و لام معرفه شود، از آن معنای عموم فهمیده می‌شود. در اینجا نیز کلمه «الخیرات» عام است و همه کارها را شامل می‌شود (ایجی، ۳۵۹).

۲-۹) *وإنهم عندنا لمن المصطفين الأخيار (ص/ ۴۷)*

خداوند در مورد برخی از پیامبران فرموده است که آنها از جمله کسانی هستند که مورد انتخاب خداوند قرار گرفته‌اند و از نیکانند. نحوه استدلال به این آیه به وضوح دیگر آیات نیست. صاحبان این استدلال مدعیند: فقدان استثناء در جمله دلیل بر عصمت است زیرا در صورت وجود استثناء ممکن بود گمان شود پیامبران فقط از جنبه خاصی مورد انتخاب قرار گرفته‌اند و از جنبه خاصی از جمله انسان‌های نیک هستند، اکنون که استثنا آورده نشده است، معلوم می‌شود از هر جهت مورد انتخاب خداوند واقع شده و از هر جهت نیک هستند، بنابراین، آنها از هر جهت درستکار بوده و معصوم هستند

(همان). طبیعی است این آیه برای اثبات جنبه‌هایی از عصمت به کار می‌رود که با نیک بودن انبیاء سازگار باشد و احتمال خطا را از آنها سلب نمی‌کند.

۱-۲ (۱۰-۱) إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (حجر/۹). اما خودمان قرآن را نازل کردیم و خودمان آن را حفظ می‌کنیم. چون اولاً، طبق این آیه قرآن از جانب خداوند مؤکداً محفوظ خوانده شده و ثانیاً، اولین کسی که کلام وحی به او سپرده می‌شود و تنها مسؤول ابلاغ و ارسال آن به خلق می‌باشد، شخص پیامبر است و به عبارتی واسطه دریافت و ابلاغ و حفظ آن نبی است، و ثالثاً، کوچکترین خطا یا غفلی چه در مقام دریافت کلام وحی و چه در ابلاغ و حفظ آن، مصداق نقض مدعای خداوند است و کلام باری تعالی را مبنی بر مصون داشتن قرآن، به وادی تزلزل می‌کشاند، می‌توان گفت: خداوندی که داعیه حفظ کلامش، قرآن، را دارد، به حکمت و قدرت لایزالش همه اسباب و علل آن را نیز فراهم می‌آورد، و مصون بودن رسول او از هرگونه لغزش و خطا و غفلت، اولی‌ترین و ضروری‌ترین رکن تحقق این مدعاست. البته ناگفته نماند که این مطلب، تنها مؤید آن بخشی از عصمت نبی یا انبیاء است که به دریافت و حفظ و ابلاغ کلام وحی باز می‌گردد و نه مثلاً عصمت از سهو در امور روزانه زندگی. همین برداشت که خداوند قرآن را از تصرفات شیطان و غیره حفظ می‌کند تا هیچ کم و زیادی و تحریفی در آن روی ندهد یکی از تفاسیر معتبر این آیه به شمار می‌آید که از ابن عباس و قتاده نقل شده است (طبری، جامع البیان، ۱۲/۱۴، طبرسی، مجمع البیان، ۱۰۵/۶).

۱-۲ (۱۱-۱) لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (فصلت/۴۲) [قرآن کتابی است که باطل از هیچ سو، نه از مقابل و نه از پشت سر راهی به آن ندارد، نازل شده از جانب خداوندی حکیم و ستودنی است]. این آیه هم چون آیه قبل توسط قتاده و سدی مورد استناد قرار گرفته که نه شیطان و نه هیچ کس دیگری یارای دخل و تصرف در کلام الهی را ندارد. بنابراین، آنچه در اختیار ما قرار دارد همانا قرآنی است که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است و آن حضرت در تلقی و ابلاغ وحی الهی معصوم بوده است (طبری، جامع البیان، ۱۵۵/۲۴؛ طوسی، تیان، ۱۳۰/۹).

آیات یاد شده مورد استشهاد و استناد متکلمان واقع شده است اما بر آنها آیات دیگری را نیز می‌توان افزود. به نظر می‌رسد آیات دیگری نیز در این بحث قابل استناد

می‌باشد، که ما در میان تفاسیر و کتب کلامی کسی را که به آن توجه داده باشد نیافتیم، اما دلالت برخی از آنها آنچنان با مبانی مفسران سازگار است که نمی‌توان آن‌ها را مخالف این ادله قلمداد کرد. به سه مورد اشاره می‌کنیم.

۱-۲ (۱۲-۱) و ما کان لرسول أن یأتی بأیه إلا بإذن اللّٰه (غافر/ ۷۸) هیچ پیامبری نمی‌تواند آیه‌ای را بدون اجازه خداوند بیاورد. این آیه که مربوط به همه پیامبران است، دلیل بر عصمت پیامبران در تلقی و ابلاغ وحی الهی است.

۱-۲ (۱۳-۱) آیات تحدی مثل: وإن کنتم فی ریب ممّا نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله (بقره/ ۲۳) اگر در تردید هستید نسبت به آنچه ما آن را بر بنده خویش فرستادیم، سوره‌ای شبیه آن بیاورید. این آیه و آیات مشابه که قرآن را یکی از معجزات الهی معرفی می‌کند دلیل این است که قرآن در نزول و ابلاغ مصون از خطا و اشتباه است و دلیل بر عصمت پیامبر اکرم (ص) در مقام تلقی و ابلاغ وحی است.

البته یکی از تفاوت‌های آیات تحدی با دیگر آیات این است که از منظر برون دینی به مسأله وحی و قرآن نگاه شده است و راه تحقیق در صحت و سقم ادعای پیامبر را برای همگان گشوده است. همین نکته در استدلال بعدی نیز وجود دارد.

۱-۲ (۱۴-۱) أفلا یتدبرون القرآن و لو کان من عند غیر اللّٰه لوجدوا فیہ اختلافا کثیرا (نساء/ ۸۲) آیا در قرآن دقت نمی‌کنند، اگر قرآن از جانب غیر خداوند بود، در آن اختلاف بسیار زیادی پیدا می‌کردند. این آیه نیز دلیل بر صحت استناد قرآن به خداوند است و حکایت از عصمت پیامبر اکرم (ص) در تلقی و ابلاغ وحی دارد. البته خواننده محترم توجه دارد که این آیه در عین حال ممکن است یکی از آیات مخالف عصمت از خطا به حساب آید زیرا می‌توان از آن چنین برداشت کرد که اگر پیامبر خودش می‌خواست قرآن را بیافریند مثل همه انسان‌های دیگر، از عهده آن بر نمی‌آمد و در آن اختلاف بسیار مشاهده می‌شد (پاسخ این اشکال به همراه آیات دیگری که برای رد عصمت انبیاء مورد استفاده قرار گرفته است نیازمند مقاله‌ای جداگانه است).

۲-۲ (گروه دوم، آیاتی که به طریق برهان خلف عصمت را بیان می‌کنند. فرض معصوم بودن انبیاء با فرض صدق گروهی از آیات و لوازمشان ناسازگاری آشکار دارد و بنابراین، براساس آن آیات عده عصمت برای انبیاء باطل و ضعیفاً فرض عصمت برای

ایشان ثابت می شود.

عمده این ادله اجمالاً در دو کتاب فخر رازی (عصمة الانبیاء، ۲۸؛ البراهین، ۴۸/۲) آمده است و دیگران تحت تأثیر وی به طرح این ادله پرداخته‌اند. ضمن این استدلال‌ها مناقشه‌هایی نیز طرح شده است و برخی از متکلمان نسبت به اصل استدلال یا مقدار دلالت این ادله اشکالاتی را مطرح کرده‌اند که از ذکر آنها خودداری می‌کنیم. (نکته جرجانی، ۲۶۷/۸؛ تفتازانی، شرح مقاصد، ۵۲/۵؛ سیوری، ارشاد الطالبین، ۳۰۲) و فقط به نقل آیاتی که قابلیت استناد در این بحث را دارند می‌پردازیم و در گزارش هر مورد، ابتدا ساختار منطقی را در قالب دو مقدمه آن بیان می‌کنیم و سپس به بیان ادله هر یک از مقدمات که مبتنی بر آیاتند می‌پردازیم:

۱-۲-۲) نخستین دلیل. اگر از پیامبران گناه صادر شود، وضعیت آنها از حیث مورد مذمت قرار گرفتن در دنیا و عقاب در آخرت بسی نامطبوع‌تر از حال گناه‌کاران عادی می‌باشد. (مقدمه اول)

در حالی که پیامبران برگزیده از میان همگان هستند و نزد باری تعالی مقامی برتر از دیگران دارند. (مقدمه دوم) نتیجه این دو مقدمه این است که پیامبران باید از نظر انجام گناهان چه صغیره یا کبیره معصوم باشند.

اثبات مقدمه اول: از آیاتی که در توییح زنان پیامبر اکرم (ص) وارد شده و به آنها تذکر داده تا بدانند که مقام آنها به طوری است که بیشتر از دیگران مورد مؤاخذه واقع می‌شوند، فهمیده می‌شود که هر کسی نعمت‌های بیشتری را در اختیار داشته باشد، اگر برخلاف مقتضای آن عمل کند، بیشتر مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد. در آیه‌ای می‌فرماید: یا نساء النبی لستن كأحد من النساء (احزاب/۳۲). ای زنان پیامبر شما مثل دیگر زنان نیستید، و به دنبال آن متذکر تعدادی از واجبات و محرمات می‌شود. و در آیه دیگری می‌فرماید: یا نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة یشاعف لها العذاب ضعفین (احزاب/۳۰). ای زنان پیامبر، هرکدام از شما که گناه آشکاری مرتکب شود، عذاب او دو برابر اضافه خواهد شد و سپس می‌فرماید که اگر هر عمل صالحی هم مرتکب شوند، ثواب آن دو برابر خواهد بود. از این تعبیرات استفاده شده است که هر کسی که مثل زنان پیامبر از نعمتی برخوردار شود، در مقابل آن نعمت مؤاخذة او سخت‌تر خواهد بود و

پیامبران که برخوردار از بزرگ‌ترین نعمت الهی یعنی نعمت نبوت و رسالت هستند بیشتر مورد مؤاخذه واقع می‌شوند.

اثبات مقدمه دوم: خداوند مطابق آیه‌ای از قرآن پیامبران را از میان دیگر مردمان برگزیده و انتخاب کرده است تا حامل پیام وحی باشند. چنانچه در میان ادله مستقیم قرآنی گذشت که می‌فرماید: *وإنهم عندنا لمن المصطفین الأخیار (ص/۴۷)* و آیاتی دیگر از این قبیل. از این آیات استفاده می‌شود که وضعیت و مقام پیامبران نسبت به دیگر انسان‌های عادی برتر است و به همین جهت که به خداوند نزدیک‌ترند مورد لطف الهی واقع شده‌اند.

۲-۲ (دومین دلیل. عده‌ای هستند که فریب شیطان را نخورده، مرتکب معصیت نمی‌شوند. (مقدمه اول)

اگر کسی فریب شیطان را بخورد و مرتکب معصیت شود، نزد خداوند مقامش پایین‌تر از کسی که فریب نمی‌خورد. (مقدمه دوم)
انبیاء پست‌تر از دیگران نیستند. (مقدمه سوم)

آیه قرآن که درباره ابلیس می‌فرماید: *ولقد صدق علیهم إبلیس ظنه فاتبعوه إلا فریقاً من المؤمنین (سبا/۲۰)* [ابلیس گمان خود را درباره آنها صادق یافت که از او پیروی کنند، پس آنها پیروی کردند مگر گروهی از مومنین]. مقدمه نخست را اثبات می‌کند و آیه *إن أكرمکم عند الله أتقیکم (حجرات/۱۳)* [باارزش‌ترین شما نزد خدا، باتقواترین شما است]. پس ملاک قرب به خداوند تقوا و پرهیز از گناهان است. مقدمه دوم را بیان می‌نماید و دلیل مقدمه سوم این است که پیامبران از میان امتها برگزیده شده‌اند و از همه افضل می‌باشند. طبق این استدلال پیامبران از فریب شیطان در امان هستند و مرتکب معصیت (صغیره یا کبیره) نمی‌شوند.

۳-۲-۲ (انبیاء اگر مرتکب معصیت شوند از حزب شیطان هستند. (مقدمه اول)

عده‌ای از مکلفین از حزب الله هستند. (مقدمه دوم)

کسی که از حزب الله است افضل از کسی است که از حزب شیطان است. (مقدمه سوم)

از آن جهت که خداوند پیامبر را از میان اخیار برگزیده است، لزوماً می‌بایست برتر از

دیگران باشد. (مقدمه چهارم) در نتیجه پیامبران از ارتکاب معاصی معصومند. دلیل مقدمه اول روشن است زیرا کسی که گناه می‌کند از شیطان پیروی کرده و شیطان بر او مسلط است. و دلیل مقدمه دوم این است که طبق آیات قرآن هر مکلفی یا از حزب شیطان است یا از حزب الله و تعدادی از مکلفین با صفات و ویژگی‌های مشخص از حزب الله هستند (مجادله/۱۸۹، ۲۳). مقدمه سوم نیز از مفاد همان آیات مذکور به دست می‌آید زیرا در مورد حزب الله می‌فرماید: رضی الله عنهم و رضوا عنه آنها از خداوند راضی هستند و خدا نیز از ایشان راضی است. ۲-۲-۴) چهارمین دلیل. اگر پیامبر مرتکب گناه شود، شهادت او پذیرفته نیست. (مقدمه اول)

شهادت پیامبران مورد قبول است. (مقدمه دوم)

اثبات مقدمه اول: هر کسی اگر مرتکب گناه شود، فاسق است و مطابق آیه قرآن نمی‌توان به خبر او اعتماد کرد: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا (حجرات/۶) اگر فاسقی برای شما خبر آورد در مورد او تحقیق کنید یعنی سخن او را نپذیرید. پیامبران نیز از این قاعده مستثنی نیستند و اگر مرتکب گناه شوند فاسق بوده و شهادت ایشان مورد انکار قرار می‌گیرد.

اثبات مقدمه دوم: مطابق آیه قرآن شهادت پیامبران در مورد امت خویش پذیرفته می‌شود و شهادت پیامبر اکرم (ص) نه تنها در مورد امت خویش بلکه در مورد امت‌ها و پیامبران سابق نیز مقبول است: فکیف إذا جئنا من کل أمة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا (نساء/۴۱) «یعنی حال ایشان چگونه است هنگامی که از هر امتی کسی را برای شهادت در اعمال آنها می‌آوریم و تو ای پیامبر بر همه آنها شاهد هستی». مطابق این آیه شهادت انبیاء نزد خداوند مقبول است، بنابراین از هر گناهی مبرا هستند.

بلکه از این آیه چنین به دست می‌آید که پیامبران از سهو و نسیان و کذب و غیره نیز مبرا هستند، بلکه شاید علم کامل بر اعمال امت و اعمال علنی و نهانی آنها نیز مطابق این آیه قابل استفاده باشد. علاوه بر این استدلال، ممکن است مقدمه اول این دلیل را با مقدمات دلیل قبل ضمیمه کرده و استدلال دیگری چنین به دست آوریم:

اگر پیامبران مرتکب معصیت شوند، شهادت ایشان مردود است. حال آن‌که شهادت

مردم عادی - به شرط مؤمن و عادل بودن - مقبول است، پس شهادت نبی که برتر از خلق است، به طریق اولی پذیرفتنی است و نبی از هر آنچه که استحقاق شهادت را از او بگیرد، میراست. بنابراین، پیامبران مرتکب معصیت نمی شوند. البته نتیجه این استدلال عصمت پیامبران از ارتکاب گناهان کبیره و اصرار بر صغائر است که با قبول شهادت منافات دارد نه عصمت از انجام گناهان صغیره به طور مطلق.

۵-۲-۲) پنجمین دلیل. اگر پیامبران مرتکب معصیت شوند، باید آنها را از این عمل بازداشت. (مقدمه اول)

بازداشتن شخص از انجام عمل قطعاً او را می آزارد. (مقدمه دوم)

آزردن پیامبران جایز نیست و نباید آنها را اذیت کرد. (مقدمه سوم)

اثبات مقدمه اول: اگر کسی مرتکب معصیت شود مطابق ادله امر به معروف و نهی از منکر واجب است او را از انجام معصیت باز داشت چنان چه فرموده است: ولتكن منكم أمة يدعون إلى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر (آل عمران/ ۱۰۴) باید از میان شما گروهی باشند که به کار خیر دعوت کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند. مقدمه دوم یعنی این که بازداشتن شخص از انجام منکر، باعث ایذاء و آزار او است واضح و روشن است زیرا هر کسی می خواهد مطابق اختیاری که دارد عمل کند. اگر بخواهند آزادی او را در انجام کارها محدود کنند آزرده و اذیت می شود. پس، اگر بخواهند پیامبر را از کاری که انجام می هد باز دارند، موجب اذیت او است.

اثبات مقدمه سوم: اما این که آزار و اذیت پیامبر حرام است به دلیل آنکه در مورد پیامبران مختلف چنین نکته ای آمده است. مثلاً در مورد حضرت موسی و رسول اکرم (ص) فرموده: یا ایها الذین آمنوا لا تکنوا کالذین آذوا موسی (احزاب/ ۶۹) ای کسانی که ایمان دارید، شما مثل کسانی که موسی را اذیت کردند نباشید، یعنی هم اذیت کردن حضرت موسی (ع) و هم اذیت کردن نسبت به پیامبر اکرم (ص) حرام است. و آیات دیگری درباره اذیت پیامبران وارد شده است.

علاوه بر مواردی جزئی که در ضمن آیات قرآن کریم ذکر شده است، شاید از آیه إن الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة (احزاب/ ۵۷) یک حکم کلی مربوط به همه انبیاء استفاده شود که آزار رسول خدا همیشه حرام است. در نتیجه این

دلیل، به دست می‌آید که پیامبران مرتکب گناه نخواهند شد که به موجب آن مستحق نهی از منکر و به طبع مورد آزار و اذیت قرار بگیرند.

۲-۲-۶) ششمین دلیل. اگر پیامبران مرتکب معصیت شوند، تبعیت از آنها جایز نیست. (مقدمه اول)

تبعیت از پیامبران بر مردم آن دوران و پیروان آن واجب است. (مقدمه دوم)
اثبات مقدمه اول: این مسأله واضح است که آدمیان وقتی مکلف به اعمالی شدند باید به آن عمل کنند و هنگامی که خداوند عملی را ممنوع کرد و در مقابل انجام آن عقاب قرار داد، بر همه لازم است از انجام آن بپرهیزند. و از آنجا که یک عمل نمی‌تواند هم مورد امر خداوند واقع شود و هم مورد نهی الهی باشد، پس اگر پیامبری مرتکب معصیتی شد، مکلفین که از جانب خداوند ممنوع بوده‌اند، نباید از پیامبر پیروی کرده و باید آن عمل را ترک کنند. پس تبعیت از پیامبر جایز نیست.

اثبات مقدمه دوم: خداوند در مورد برخی از پیامبران و از جمله در مورد پیروی از رسول اکرم (ص) آیات مختلفی را نازل فرموده است. برای مثال درباره حضرت ابراهیم می‌فرماید: *إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا* (بقره/۱۲۴) من تو را برای مردمان امام یعنی پیشوا قرار دادم. و امام کسی است که مردم از او پیروی می‌کنند، چنانچه حضرت ابراهیم فرماید: *فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي* (ابراهیم/۳۶) هر آن که از من پیروی کند، از من است.

درباره حضرت هارون نیز چنین آمده است: *فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي* (طه/۹۰) از من پیروی و دستور مرا اطاعت کنید. و درباره حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: *قُلْ إِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي* (آل عمران/۳۱) بگو اگر خداوند را دوست دارید از من تبعیت کنید، چنانچه می‌فرماید: *فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ* (اعراف/۱۵۸) و دیگر آیاتی که وجوب اطاعت از رسول را می‌فهماند (آل عمران/۳۳؛ نساء/۵۹؛ مائده/۹۲؛ انفال/۲۰، ۴۶).

از مهم‌ترین آنها که ممکن است یک حکم کلی از آن استفاده شود آیه‌ای است که فرموده: *قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ* (یس/۲۰) و دلیل بر کلی بودن این حکم این است که خداوند هیچ قیدی بر آن نزده و مخالفتی با آن ننموده است. و از همه این آیات روشن‌تر برای اثبات وجوب اطاعت از پیامبران آیه‌ای است که می‌فرماید: *وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ*

رسول إلا ليطاع بإذن الله (نساء/ ۶۴) ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای آنکه به اذن خداوند مورد اطاعت قرار گیرد.

تذکر: عده‌ای برای اثبات عصمت انبیاء به آیه مذکور به صورت مستقیم (و نه خلف) تمسک کرده‌اند و می‌گویند: اگر اطاعت از پیامبران به طور مطلق واجب است، معلوم می‌شود پیامبران از گناه و خطا معصوم هستند. به تعبیری اطلاق آیات وجوب اطاعت از پیامبران دلیل بر این است که آنها افرادی معصوم هستند. برای آشنایان با علم منطق روشن است که این استدلال، طریق خلفی و غیرمستقیم است که ذکر شده و نمی‌توانیم این آیه را جزء گروه نخست آیات بیاوریم.

۷-۲-۲) هفتمین دلیل. کسی که مرتکب معصیت نمی‌شود برتر از کسی است که مرتکب معصیت می‌شود. (مقدمه اول)

ملائکه مرتکب معصیت نمی‌شوند. (مقدمه دوم)

انبیاء از ملائکه برترند یا ملائکه از انبیاء برتر نیستند. (مقدمه سوم) پس کسی که مرتکب معصیت نمی‌شود مثل ملائکه از کسی که مرتکب معصیت می‌شود برتر است. و چون ملائکه برتر از انبیاء نیستند، پس انبیاء مرتکب معصیت نمی‌شوند.

دلیل مقدمه اول، آیه ان اكرمکم عندالله اتقیکم (حجرات/ ۱۳) اگر کسی شما نزد خداوند باتقواترین شما است. است و دلیل مقدمه دوم، آیه ای است که درباره ملائکه فرموده است: لا یعصون الله ما امرهم و يفعلون ما یؤمرون (تحریم/ ۶) خداوند را در آنچه می‌فرماید عصیان نمی‌کنند و آنچه به آنها دستور داده شود انجام می‌دهند.

دلیل مقدمه سوم، آیه ای است که در مورد تعداد زیادی از انبیاء می‌فرماید: و کلا فضلنا علی العالمین (انعام/ ۸۶) و همه پیامبران را بر همه عالمین فضیلت بخشیدیم که حاکی از برتری انبیاء نسبت به مردمان و ملائکه است. آیه ۳۲ سوره دخان نیز می‌فهماند که از میان همه عالمین (یعنی آنها که تعقل می‌کنند) پیامبران برگزیده شده‌اند.

چند دلیل دیگر بر ادله یاد شده، با مقدمات مشابه را نیز می‌توان افزود. این ادله در

کتاب کلامی مورد توجه قرار نگرفته است:

۸-۲-۲) دلیل هشتم. اگر پیامبران مرتکب گناه شوند، ظالم هستند. (مقدمه اول)

خداوند ظالمین را هدایت نمی‌کند. (مقدمه دوم)

خداوند پیامبران را هدایت می‌کند. (مقدمه سوم) بنابراین، پیامبران مرتکب گناه نمی‌شوند.

اثبات مقدمه اول: ظلم از مفاهیمی است که هم در مورد ستم نسبت به دیگران صدق می‌کند و هم در مورد کسی که مرتکب گناه می‌شود. چنین شخصی را به این دلیل «ظالم» می‌خوانند که به خویش ظلم کرده است. در قرآن می‌خوانیم: فَمَنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ (فاطر/ ۳۲) بعضی از بندگان ما به خویش ظلم می‌کنند. و نیز فرموده است: و مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (بقره/ ۲۲۹) هر کسی از حدود الهی تجاوز کند مرتکب ظلم شده است. از آن جا که تعبیر «ظلم» هم برای ارتکاب گناه و هم در مورد تعدی به دیگران و هم برای نسبت دادن کذب به خداوند (آل عمران/ ۹۴) و هم درباره کفر ورزیدن (بقره/ ۲۵۴) به کار می‌رود، پس پیامبران به مقتضای این دلیل از کفر و کذب در تبلیغ و هر گناهی پاک هستند.

دلیل مقدمه دوم، آیه وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (آل عمران/ ۸۶) خداوند گروه ظالمین را هدایت نمی‌کند. آیات مشابه دیگری نیز در این باره وجود دارد.

دلیل مقدمه سوم، آیه وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (انعام/ ۸۷) است که در مورد انبیای الهی آمده است. و آیات مشابه دیگری که هدایت انبیاء را بیان کرده است.

۲-۲-۹) دلیل نهم. اگر پیامبران مرتکب گناه شوند، ظالم هستند. (مقدمه اول) خداوند به ظلمان کمک نمی‌کند. (مقدمه دوم)

خداوند پیامبران را کمک می‌کند. (مقدمه سوم)

دلیل مقدمه دوم، آیاتی از قبیل و مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (حجج/ ۷۱) اِظْالِمِينَ هیچ کمک کاری ندارند، و آیات دیگری به همین مضمون است.

دلیل مقدمه سوم، آیات متعددی است که کمک به پیامبران را اثبات می‌کند، از قبیل آیه و لَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولًا مِنْ قَبْلِكَ فَصَبِرُوا عَلَىٰ مَا كَذَّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا (انعام/ ۳۴) اهر آینه پیامبران قبل از تو تکذیب شدند، پس صبر کردند و مورد آزار قرار گرفتند تا آنکه کمک ما به آنها رسید.

در پرتوی این ادله که از ملازمات آیات قرآن کریم بدون استفاده از مقدمات عقلی و خارجی به دست می‌آید، می‌توان عصمت پیامبران را نتیجه گرفت. بیان شد که این

استدلال‌ها در کتب کلامی مورد استناد قرار نگرفته است. اگر چه استدلال مشابهی که به عنوان دومین دلیل گروه سوم خواهیم آورد در کتب کلامی موجود است.

از این قبیل، می‌توان به «مفلح» نبودن ظالمین، «محبوب خدا» نبودن، شمول «ظلال» نسبت به ظالمین، عدم شمول «دلالت» الهی نسبت به ظالمین اشاره کرد، و از مقابله میان انبیاء و ظالمین نیز می‌توان به دست آورد که ایشان از مجموعه ظالمها به حساب نمی‌آیند، در حالی که اگر مرتکب معاصی باشند ظالم بوده و مقابله معنی پیدا نمی‌کند. همه این مقدمات و حدّ وسطها را می‌توان به کمک آیات قرآن اثبات کرد و از جمله گروه سوم برشمرد.

۳-۲) گروه سوم آیاتی که به کمک مقدمات دیگر نتیجه می‌دهد. این آیات به تنهایی یا به انضمام آیات دیگری از قرآن کریم قابل استناد نبوده بلکه به کمک ادله‌ای عقلی یا اجماع، عصمت انبیاء را می‌فهماند. به تعبیر بهتر به کمک این آیات و به روش برهان خلف می‌توان استدلالی را بر اثبات عصمت انبیاء فراهم کرد.

۱-۳-۲) دلیل نخست. اگر پیامبران مرتکب معصیت شوند، وعده عذاب الهی درباره آنها صادق می‌شود. (مقدمه اول)

پیامبران گرفتار عذاب الهی نیستند. (مقدمه دوم)

طبق این دلیل انبیاء از ارتکاب گناهان کبیره معصوم هستند زیرا گناهایی که وعده عذاب درباره آنها وارد شده است کبیره محسوب می‌شود.

اثبات مقدمه اول: در آیات بسیاری از قرآن وعده عذاب برای کسانی که از دستورات الهی سرپیچی کنند، آمده است. از آن جمله است و من یعص الله ورسوله فان له نار جهنم خالدین فیها أبدا (جن/۲۳) هر آنکه عصیان خداوند و پیامبرش کند، آتش جهنم برای او است و در آن تا ابد باقی خواهد ماند. و آیه و من یعص الله ورسوله ویتعد حدوده یدخله نارا (نساء/۱۴) هر کسی خداوند و رسولش را عصیان کند و از حدود الهی تجاوز کند، خداوند او را به آتش اندازد.

اثبات مقدمه دوم: به عقیده تعدادی از متکلمین اجماع امت بر این است که پیامبران گرفتار عذاب الهی نیستند. متکلمانی که به این دلیل تمسک کرده‌اند بیان نکرده‌اند که چگونه این اجماع را به دست آورده‌اند (نک: رازی، عصمة الانبیاء، ۲۹، همو، براهین،

۴۶/۲؛ ایچی، ۳۵۹؛ تفتازانی، شرح مقاصد، ۵/۵۱). به نظر می‌رسد اگر اجماعی در این مسأله باشد غیر از اصل اجماع امت بر عصمت انبیاء چیز دیگری نباشد زیرا گروهی عقیده دارند اجماع امت بر این است که پیامبران از هر گناهی که موجب عذاب الهی گردد مبرا هستند. و در نتیجه وجود این اجماع، همه کسانی که به طریقی با این نظر مخالفند از جرگه مسلمانان خارج بوده و حکم به کفر آنها می‌شود.

۲-۳-۲) دلیل دوم. اگر پیامبران مرتکب گناه شوند، ظالم هستند. (مقدمه اول)

هر کسی ظالم است مورد لعنت خداوند است. (مقدمه دوم)

پیامبران مورد لعنت خداوند نیستند. (مقدمه سوم)

طبق این دلیل پیامبران از ارتکاب گناه کبیره و صغیره معصوم هستند زیرا در هر حالت

ارتکاب گناه موجب ظلم است.

اثبات مقدمه اول: در بیان آخرین دلیل گروه دوم گذشت که ظلم از مفاهیمی است که

هم در مورد ستم نسبت به دیگران صدق می‌کند و هم در مورد کسی که مرتکب گناه

می‌شود. چنین شخصی را به این دلیل «ظالم» می‌خوانند که به خویش ظلم کرده است.

در قرآن می‌خوانیم: فَمَنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ (فاطر/۳۲) بعضی از بندگان ما به خویش ظلم

می‌کنند. و نیز فرموده است: مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (بقره/۲۲۹) هر

کسی از حدود الهی تجاوز کند مرتکب ظلم شده است. از آنجا که تعبیر «ظلم» هم برای

ارتکاب گناه و هم در مورد تعدی به دیگران و هم برای نسبت دادن کذب به خداوند (آل

عمران/۹۴) و هم درباره کفر ورزیدن (بقره/۲۵۴) به کار می‌رود، پس پیامبران به

مقتضای این دلیل از کفر و کذب در تبلیغ و هر گناهی پاک هستند.

دلیل مقدمه دوم آیاتی چون أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (هود/۱۸) آگاه باشید که

لعنت خداوند بر ظالمین است. فَأُولَئِكَ مَوْذَنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ

(اعراف/۴۴) مؤذنی در میان اهل جهنم ندا می‌دهد که لعنت خداوند بر ظالمین است.]

در اثبات مقدمه سوم، برخی ادعای اجماع امت را دارند که پیامبران مورد لعنت

خداوند قرار نمی‌گیرند چنانچه در دلیل سابق گذشت.

۲-۳-۲) دلیل سوم. اگر پیامبران مرتکب معصیت شوند، از جمله کسانی هستند که بر

خلاف مؤذنه و نصایح خود عمل می‌کنند. (مقدمه اول)

پیامبران از جمله افرادی نیستند که برخلاف موعظه خویش عمل کنند. (مقدمه دوم) این دلیل عصمت انبیاء را از گناهان کبیره و صغیره و اخلاق فاسد بلکه کفر و شرک که مورد تبلیغ انبیای الهی است اثبات می‌کند.

اثبات مقدمه اول، روشن است زیرا پیامبران به واجبات امر می‌کنند و از انجام گناهان نهی می‌کنند و به تبلیغ دین خدا می‌پردازند، اگر خود مرتکب گناه شوند از جمله واعظانی خواهند بود که به گفتار خود عمل نمی‌کنند و مردم را به راهی راهنمایی می‌کنند که در عمل از آن سر می‌پیچند.

اثبات مقدمه دوم: جرجانی می‌گوید که اجماع داریم که پیامبران جزو چنین دسته‌ای نیستند (۲۶۶/۸). و تفنازانی این اجماع را مستند کرده است به این که چنین عملی از بزرگترین منقرات است و پیامبران از هر عمل نفرت آوری میرا هستند (شرح المقاصد، ۵۱/۵). فخر رازی نیز ادعا می‌کند که اگر پیامبران چنین باشند، مرتکب بدترین قبایح شده‌اند (عصمة الانبیاء، ۳۰؛ براهین، ۴۷/۲). و در عین حال به آیاتی از قرآن کریم تمسک کرده‌اند که خداوند با ملامت و توبیخ برخورد کرده است با کسانی که برخلاف آنچه موعظه می‌کنند رفتار نمایند، از قبیل آیه یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون * کبر مقتا عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون (الصف ۲-۳) ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا آنچه را به آن عمل نمی‌کنید، می‌گویید. گناه بزرگی است که چیزی را بگویید که به آن عمل نمی‌کنید. و آیه أتأمرون الناس بالبر و تنسون أنفسکم و أنتم تتلون الكتاب أفلا تعقلون (بقره ۴۴) آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید در حالی که کتاب خدا را تلاوت می‌کنید، آیا تعقل نمی‌کنید؟! مطابق این آیات برخلاف نصیحت عمل کردن کاری بسیار ناپسند شمرده شده است.

فخر رازی علاوه بر این آیات به کلام حضرت شعیب (ع) تمسک کرده است (عصمة الانبیاء، ۳۰) که خطاب به قوم خویش که او را متهم کرده بودند می‌خواهد با نصیحت قوم خویش سودجویی کند فرموده است: و ما أريد أن أخالفکم إلى ما أنهاکم عنه (هود/ ۸۸) من نمی‌خواهم با کاری که شما را از آن نهی کرده‌ام مخالفت شما کرده باشم و خودم به آنچه شما را نهی کرده‌ام متمایل شوم.

۲-۳-۴) دلیل چهارم. اگر پیامبران مرتکب گناه شوند، از جمله حزب شیطان هستند.

(مقدمه اول)

هر کسی از حزب شیطان است، خسران کرده است. (مقدمه دوم)
پیامبران خسران نکرده‌اند. (مقدمه سوم)

این دلیل ثابت می‌کند پیامبران تحت سلطه شیطان واقع نمی‌شوند و گناهان کبیره و صغیره را با وسوسه شیطان انجام نمی‌دهند و از کفر و شرک به وسوسه شیطان معصومند ولی خطا و سهو را از ایشان نفی نمی‌کند.

دلیل مقدمه اول روشن است، هر که از شیطان پیروی کند از حزب شیطان است. دلیل مقدمه دوم آیه **الْإِن حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ** (مجادله/۱۹) است. ممکن است نیازی به دو مقدمه مذکور نباشد بلکه چنین بیان شود: اگر پیامبران مرتکب معصیت شوند یا از انجام تکالیف الهی سرباز زنند در روز قیامت وزنه اعمالشان سبک خواهد بود، و کسانی که در روز قیامت وزنه اعمالشان سبک باشد خسران کرده‌اند زیرا در آیه‌ای آمده است **وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ** (اعراف/۹) هر که در روز قیامت وزنه اعمالش سبک باشد، از زیانکاران است. در نتیجه گناهکاران زیان کرده‌اند.

تفتازانی در اثبات مقدمه سوم می‌گوید: شکی نیست که پیامبران چیز و خیاسرین نمی‌باشند (شرح مقاصد، ۵/۵۲)، و جرجانی می‌گوید اگر از خسران کنندگان باشند، حالشان از زهاد معمولی که داخل در مفلحین هستند بدتر خواهد بود و شکی نیست که چنین نمی‌شود (۸/۲۶۷).

بنابراین صحت مقدمه سوم یا به کمک اجماعی که تفتازانی ادعا کرده است مشخص می‌شود یا به کمک چند مقدمه که از کلام جرجانی به دست می‌آید:
مقدمه اول، زهاد مؤمنین از مفلحین هستند.

مقدمه دوم، خاسرین از مفلحین نزد خداوند از مرتبه پایین‌تری برخوردارند.

مقدمه سوم، پیامبران از هیچ کس در نزد خداوند پایین‌تر نیستند.

دلیل مقدمه اول آن است که در آیات بسیاری مؤمنین از جمله مفلحین شمرده شده‌اند

چنانچه می‌فرماید: **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ** (مؤمنون/۱)

دلیل مقدمه دوم آیات ۱۹ تا ۲۳ سوره مجادله است که قبلاً گذشت و درباره حزب

شیطان که خاسرند و حزب الله که مفلحند نازل شده است و حزب الله در نزد خداوند برتر از حزب شیطان هستند.

دلیل مقدمه سوم همان است که در اولین دلیل غیر مستقیم قرآنی بیان شد که پیامبران برگزیدگان از میان امتهای هستند.

در پایان لازم است دوباره تذکر داده شود که بحثهای بسیاری پیرامون این ادله در کتب کلامی و تفسیری شیعه و اهل سنت وجود دارد که به دلیل محدودیت حجم مقاله از ذکر آنها خودداری کرده، برای اطلاع بیشتر خوانندگان، نام کتبی که در این زمینه به تحقیق دانش پژوهان کمک می کند در ادامه کتاب شناسی این مقاله می آوریم.

کتابشناسی

- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، ۱۳۷۸ق.
- ابن حزم، علی بن احمد، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، قاهره، مکتبه الخانجی، ۱۳۷۸ق.
- ابن حجر عسقلانی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۷۸ق.
- ابن جوزی، عبدالرحمن، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت، ۱۴۰۷ق.
- ابن حزم، علی بن احمد، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، قاهره، مکتبه الخانجی، ۱۳۷۸ق.
- ابن حجر، عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری شرح صحیح البخاری، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۷۸ق.
- ابن طاووس، علی بن موسی، جمال الاسبوع بکمال العقل المشروع، مؤسسه الافاق، ۱۳۷۱.
- احمد بن حنبل، مسند احمد، دار صادر، بیروت، ۱۳۷۸ق.
- ابن کثیر، اسماعیل البدایة و النهایة، بیروت، ۱۴۰۸ق.
- اشعری، علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۸ق.
- امام خمینی، رساله تفسیه، ۱۳۷۸ق.
- ایچی، عبدالرحمان، المواقف، بیروت، عالم الکتب، ۱۳۷۸ق.
- بحرانی، ابن میثم، قواعد المرام فی علم الکلام، قم، ۱۴۰۶ق.
- بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، بیروت، ۱۹۷۷م.
- ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، بیروت، ۱۴۰۳ق.
- تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح العقائد النسقیة، بیروت، ۱۳۷۸ق.

- همو، شرح المقاصد، تصحيح عبدالرحمان عميرة، بيروت، ۱۴۰۹ق.
- ثعالبي، عبدالرحمن، تفسير الثعالبي (جواهر الحسان في تفسير القرآن)، بيروت، ۱۴۱۸ق.
- جرجاني، علي بن محمد، شرح المواقف، قم، ۱۳۷۰.
- جوهری، احمد بن عیاش، مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، قم، مكتبة الطباطبائي.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، التنبيه بالمعلوم من البرهان علی تنزيه المعصوم عن السهو و النسيان، تصحيح لاجوردي و دوردي، قم، ۱۴۰۱ق.
- حمیری، ابوسعید بن نشوان، حورالعین، یمن.
- رازی، فخر الدین، البراهین در علم کلام، به کوشش محمد باقر سبزواری، تهران، ۱۳۴۱ق.
- همو، عصمة الانبياء، بيروت، ۱۴۰۱ق.
- همو، المحصول في علم اصول الفقه، بيروت، ۱۴۱۲ق.
- زریاب خویی، عباس، سيرة حضرت رسول، قم، دارالحدیث.
- سليم بن قيس، كتاب سليم بن قيس الهلالي، به کوشش محمد باقر انصاري زنجانى، قم، ۱۴۲۰ق.
- سيد مرتضى، علي بن حسين، تنزيه الانبياء، بيروت، ۱۴۰۹ق.
- همو، الذخيرة.
- سيورى، مقداد، اللوامع الالهية في المباحث الكلامية، تبريز، ۱۳۹۶ق.
- همو، ارشاد الطالبين الى نهج المسترشدين، قم، ۱۴۰۵ق.
- سيوطي، جلال الدين، الدر المنثور، بيروت، دارالفكر.
- همو، تفسير الجلالين، بيروت، دارالمعرفة.
- شهرستاني، محمد بن عبدالكريم، الملل و النحل، بيروت، ۱۴۰۴ق.
- صدوق، محمد بن علي، اعتقادات ابن بابويه، ترجمه محمد علي حسيني، قم، ۱۳۷۱ق.
- همو، من لا يحضره الفقيه، مؤسسة النشر الاسلامي، ۱۴۰۴ق.
- طباطبائي، محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، قم، مؤسسة النشر الاسلامي.
- طبرانی، سليمان بن احمد، المعجم الكبير، بيروت، داراحياء التراث العربي.
- طبرسي، فضل بن حسن، مجمع البيان، بيروت، ۱۴۱۵ق.

- طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الامم و الملوك، بيروت، مؤسسه الاعلمى.
 همو، جامع البيان فى تأويل آى القرآن، بيروت، ١٤١٥ق.
 طريحي، فخرالدين، تفسير غريب القرآن الكريم، قم، زاهدى.
 طوسى، محمد بن حسن، التبيان فى تفسير القرآن، بيروت، داراحياء التراث العربى.
 طوسى، نصير الدين، قواعد العقايد، ضمن كشف الفوائد فى شرح القواعد.
 عبدالجبار بن احمد، شرح الاصول الخمسة، مصر، مكتبة الوهبة.
 علامه حلى، حسن بن يوسف، كشف الفوائد فى شرح قواعد العقائد، بيروت، ١٤١٣ق.
 همو، كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد، قم، ١٤١٧ق.
 همو، مناهج اليقين فى اصول الدين، به كوشش محمد رضا انصارى، قم، ١٣٧٤ق.
 همو، نهج الحق و كشف الصدق، قم، دارالهجرة.
 فضل بن شاذان، الايضاح، تحقيق جلال الدين حسيني ارموى.
 قرطبي، محمد بن احمد، الجامع لاحكام القرآن، بيروت، ١٤٠٥ق.
 كلينى، اصول الكافى،
 لاهيجى، عبدالرزاق، گوهر مراد، كتابفروشى اسلاميه.
 مجلسى، محمد باقر، بحارالانوار، بيروت، ١٤٠٣ق.
 مظفر، محمد حسن، دلائل الصدق، قاهره، ١٣٩٦ق.
 مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، اوائل المقالات، تبريز، ١٣٣٠ق.
 نباطلى عاملى، على بن يونس، الصراط المستقيم، المكتبة المرتضوية لاحياء آثار الجعفرية،
 ١٣٨٤ق.
 نحاس، ابو جعفر، معانى القرآن، مكة المكرمة، ١٤٠٨ق.
 نيشابورى، عبدالرحمان (متولى شافعى)، الغنيه فى اصول الدين، بيروت، ١٤٠٦ق.
 واحدى، على بن احمد، اسباب نزول الايات، قاهره، ١٣٨٨ق.
 هندی، علاء الدين على، كنز العمال فى سنن الاقوال و الافعال، بيروت، ١٤٠٩ق.